

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

خوب در بحث صحیح و اعم مقداری از مطالب مرحوم استاد را متعرض شدیم دیگر حالا بحث نمی کنیم چون ایشان هم خیلی طولانی هم نوشتند و تکرار هم دارند. یک مقداری که به اصطلاح در ما نحن فیه به اصطلاح ممکن بود نافع بشود مطلب دیگری که ایشان دارند مرحوم استاد این به اصطلاح بحث معاملات است که در این کتاب مرحوم آقای نائینی هم آمده ایشان در آنجا در شرح مطلبی که در کفایه و نائینی، عرض کردیم این بحثی که در باب معاملات بود در بین اصحاب ما بله، در بین اصحاب ما از زمان شهید اول مطرح شده، و انصافا هم خیلی تعجب آور است نمی دانم به نظرم می آید که به جای این اشکالاتی که آقایان کردند اصل کلام ایشان خیلی روشن نیست تعبیر ایشان ماهیات الجعلیة وسائر العقود، عطف سائر العقود بر ماهیات جعلی خیلی جای تعجب است.

بعد مرحوم استاد دو بحث اینجا مطرح کردند: اولاً فی ما ذهب الیه المشهور من جواز التمسک و ثانیاً فی ما ذکره جماعة منهم المحقق من ان النزاع فی المعاملات انما یجری فیما اذا کان فی الالفاظ ایشان نوشته اسام، اسامی باید باشد، لاصل الاسباب دون المسببات. یعنی بحث صحت و فساد در معاملات در جایی می آید که الفاظ معاملات مثل بیع و شری اسم برای سبب باشد که ایجاب و قبول است نه برای مسببات، خود ایشان هم قبول دارند که مسببات ملکیت و نقل و انتقال یا نقل عین به اصطلاح یا حصول ملکیت برای کل واحد من الطرفين این به اصطلاح، سرش هم واضح است چون اگر در الفاظ باشد می گوییم مثلاً این ایجاب و قبول صحیح است یا باطل است اگر در مسببات باشد می بینیم یا ملکیت حاصل شده یا نشده دیگر ملکیت نداریم فاسد و صحیح نداریم، ملکیت یا حاصل شد یا حاصل نشد.

دیگر نمی توانیم بگوییم این ملکیت صحیح است یا فاسد است لذا مرحوم، اولاً این مطلب را که در باب فرق بین اسباب و مسببات در وقتی که عبارت مرحوم نائینی را خواندیم نائینی اشاره ای اجمالی کرد اما تفصیلاً این بحث را نقل نکردند. بله آن وقت ایشان فرمودند امر اول که تمسک به اطلاق مطلقاً می کنیم برای اینکه معاملات امور عرفی هستند عرض کردم دیگر چون مطلب تکرار شده احتیاج نداریم بعد به اصطلاح ایشان همین مطلب را بعد دارند و می فرمایند علی ذلک یحمل، تحمل، نحمل ما ورد فی الشرع من الآیات والروایات کقوله تعالی اوفوا بالعقود، این را بر همان معنای عرفی و لغوی خودش البته از ذیل خود این آیه اوفوا بالعقود یک روایت تاویلی داریم که مراد

عقودی است یعنی اموری است که خداوند بر انسان قرار داده که یکی اش هم روایت اهل بیت باشد. این روایت به اصطلاح امروزی‌ها روایت تاویلی است.

علی ای حال حال احل الله البیع عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا تمسک به احل الله البیع مبنی است برای اینکه اطلاق برای آیه ثابت بشود. این خودش محل اشکال است محل شبهه است یعنی این آیه‌ی مبارکه در این مقام نیست که بفرماید تمام بیع‌ها یعنی ذات بیع حقیقت بیع این حلال است عرض کردیم فرق بین مطلق و عام را به این بگذاریم که مطلق ناظر به خود حقیقت و ماهیت شیء است نظری به افراد ندارد هر جا هم آن ماهیت صدق کرد آن حکم بار می‌شود.

اما در باب عام لفظا نظر به افراد دارد اصلا وضعاً، در لغت عرب وضع شده برای افراد برای نظر به افراد پس احل الله البیع جزو مطلقات می‌شود و اوفوا بالعقود جزو عمومات، البته احل الله البیع را متعارف شده در حوزه‌های ما مطلق شمولی می‌گیرند، مطلق را دو جور می‌دانند یا بدلی یا شمولی، بدلی آن که یکی باشد علی البدل و شمولی شامل همه‌ی افراد عرض کردیم این اصطلاح مگر مسامحه باشد تسامح خیلی حالا ما با تسامحات کار نداریم و الا انصافاً این است که مطلق ذاتاً نه شمولی است و نه بدلی است شواهد خارجی است. و الا مطلق ناظر به اصل طبیعت و ماهیت است کاری به شمول بدلیت ندارد.

و این احل الله البیع در این کلمات اعلام شده عرض کردیم ظاهر آیه‌ی مبارکه قالوا انما البیع مثل الربا و احل الله البیع و حرم الربا، ظاهرش این است که مقارنه‌ی بین بیع و ربا درست نیست، این آیه در این مقام نیست که اگر شما شک کردید مثلاً بیع به زبان فارسی درست است یا نه به اطلاق آیه برگردید، اصلاً اطلاقی ندارد یعنی مقدمات حکمت در این جهت جاری نمی‌شود.

این کلمه‌ی احل الله البیع خیلی محل استشهاد شده معلوم شده خیلی روشن نیست و اوفوا بالعقود هم عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا اولاً یک روایت واحده که الان در آن عقد ولایت بود یک روایت واحده هم داریم که مراد از عقود عقود است، عرض کردیم عقود اعم هستند از عقود، یعنی عقود یک قسمی از عقود هستند، عقود به اصطلاح رابطه‌ای را که بین شخص و شیء خارجی پیدا می‌کند عقد می‌گویند، این رابطه اگر مشدد شد گره خورد عقد می‌گویند، رابطه‌ای که مشدد باشد و موکد باشد و گره بخورد، عقد خود عقده یعنی گره زدن این گره بخورد به یک رابطه‌ی دیگر آن وقت به آن عقد می‌گویند پس اگر من تعهد دادم که امروز بیایم شما مثلاً ساختمان شما را بسازم مثلاً فرض کنید مثلاً این بیایم کوچه را تمیز کنیم، صحن خانه و حیاط خانه را تمیز کنم این را عهد می‌گوییم اما اگر بنا شد این کار را بکنم در مقابل صد تومان آن وقت عقد می‌گویند. فرق بین عهد و عقد این است.

یکی از حضار: وعد پس چه می‌شود؟

آیت الله مددی: وعد فقط بگوید که در آینده کاری را انجام می‌دهم لذا وعد غیر از عهد است غیر از تعهد است البته این را دارند آن وقت لذا به این مناسبت عرض کردیم چند بار مرحوم آقای خوئی در این کتاب مکاسب محرمه در قسمی که، مکاسب محرمه پنج قسم است، قسم چهارم محرمات است در بخش محرماتش که قسم چهارم مکاسب محرمه است چون یک چیز دیگر هم اضافه کردند در مکاسب نیامده آقایان دیگر هم فرمودند خلف وعد، کلمه‌ی وعد فرمودند که آیا خلف وعد هم حرام است یا حرام نیست، ایشان اختیار کردند که حرام نیست.

علی ای حال که بحث در آنجا بود، وعد را با این باز فرق می‌کند، آن وقت این آیه‌ی مبارکه کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون این احتمالا وعد باشد، احتمالا کذب باشد، الی آخره حالا دیگر وارد آن بحث نشویم در محل خودش گذشت.

علی ای کیف ما کان این احل الله البیع را اوفوا بالعقود و عرض کردیم آن روایت واحده ای العهود عهود را به عهد معنا کرده است. یعنی توسعه داده حتی اگر تعهد شبیه به وعد، تعهد دادیم ولو عقد نباشد انجام بدهیم، اوفوا بالعقود، انجام بدهیم.

عرض شود به اینکه آن روایت متأسفانه سند روشنی ندارد آقایان خیال کردند صحیح السند است نه اشتباه کردند حالا به هر حال آن بحث‌هایش گذشت در اوفوا بالعقود یک نکته‌ی اساسی که در بحث مکاسب عرض کردیم عدم تطبیق در روایات است مثلاً در روایات، هر عقدی را امام می‌فرماید مثلاً فلان عقد بگوید امام يجب الوفاء لقوله تعالى مثلاً، اوفوا بالعقود، این عدم تطبیق یک مقداری مشکل درست می‌کند، و لذا اوفوا بالعقود را اگر بخواهیم در زمان خودمان الان اجرا کنیم فرض کنید در بیمه، چون در بیمه مثل مرحوم آقای خوئی آن را مثل هبه‌ی معوضه می‌دانند ملحق به هبه‌ی معوضه و شرائط هبه‌ی معوضه، عده‌ای از آقایان مثل همین تحریر الوسلیة مرحوم آقای خمینی آن را عقد مستقلی می‌دانند، شامل عقود، آن وقت در این اگر عقد مستقل شد احتیاج به اوفوا بالعقود دارد یک شرحی در این مطلب سابقاً گذشت چون جزو بسیار امور مهمه است من گاهی تکرار می‌کنم به خاطر مهم بودن است.

یکی از حضار: و حال اینکه در روایات تطبیق قائل نشده به خاطر محدود و منحصر بودن عقود در اصل نص نیست؟

آیت الله مددی: احتمالش هست چرا، احتمالش هست که محدود باشد به آن هشت تا یا نه تا یا ده تا این در همین بحث عقود عرض کردیم این الوسیط که برای سنه‌وری است نمی‌دانم هشت تا یا نه تا آورده است، هبه هست و شرکت هست و رهن هست و عقود را معین کردند طبق عقود معین و لذا هم مرحوم آقای خوئی این حدیث الناس مسلطون علی اموالهم را این جور معنا کردند ناس مسلط هستند بر اموالشان به یکی از اشکال عقود بیاورند آخر اینها معنا می‌کنند که مستندتا به مالشان که هر شکلی خودشان می‌خواهند عقد درست کنند

این دو تا معناست. و ما توضیحات کافی را عرض کردیم احتمالا عرض کردیم این عبارت برای قوانین قبل از اسلام باشد برای رومان یا ایران باشد صحبت‌هایی سابقا شد.

علی ای حال الصلح جائز بین المسلمین این هم همینطور بله این که ایشان می‌فرماید امر عرفی است تصادفا این الصلح جائز بین المسلمین یک ذیلی دارد الا صلحا احل حراما او حرم حلالا که در این هم بحث کردند چون این ذیل در شرط هم آمده المؤمنون عند شروطهم در شرط هم آمده و این را هم آقایان به عنوان به اصطلاح قید زدند که شرط باید این جوری باشد ما توضیحا مفصلا عرض کردیم اصولا قید نیست این مبین معنای شرط است مبین معنای صلح است.

پس اینکه ایشان می‌فرماید خیلی واضح است، خیلی واضح هم نیست احتیاج به یک شرحی دارد. بله. بعد ایشان بله. حالا من چون بنا ندارم که، مفصل ایشان در صفحه‌ی ۱۹۶ و صفوة القول ان هذا المعاملات عند العرف هذا العبادات عند الشارع المقدس، حالا در صوم ایشان فرمودند تعجب می‌کنم یکی از عبادات صوم است دیروز عبارت ایشان را در صوم خواندیم فرمودند آیه‌ی صوم مثل احل الله البیع است، آنجا چند صفحه‌ی قبل به عکس فرمودند به هر حال چون فعلا نمی‌خواهم وارد این بحثی که این طور فرمودند یرد علیه خیلی خوشم نمی‌آید.

علی ای حال آن وقت این اشکال دیگری که این جا هست این است که و ربما یورد بان حدیث التمسک بالاطلاق فی المعاملات انما یتیم فی ما لو كانت المعاملات اسامیة للأسباب دون المسببات، راست است این اشکال چون آنکه متصف به صحت و فساد می‌شود اسباب است مسببات نمی‌شود، مسببات به اصطلاح کذا

یکی از حضار: آقا عرفا به ترتب اثر صحت و عدم ترتبش فساد اطلاق می‌شود

آیت الله مددی: نمی‌گویند ملکیت صحیح است،

یکی از حضار: نه نه اگر عقد صحیح است به همان جهت

آیت الله مددی: خوب چون سبب گرفتند. نه اگر صحیح است یعنی نمی‌توانیم یعنی اگر اسم بیع آن ملکیت است، ملکیت یا حاصل می‌شود یا نمی‌شود.

یکی از حضار: اگر بشود صحیح نشد فاسد.

آیت الله مددی: نه دیگری می‌شود یا نمی‌شود آن سبب است که متصف می‌شود به این جهت. سبب

یکی از حضار: این دقت عقلی اش است عرفی

آیت الله مددی: نه دقت نیست نه خیلی عقلی نیست.

بعد ایشان متعرض کلام مرحوم آقای نائینی می شوند که حکم اسباب نیست حکم آلت و ذی الآلة است بعد وفی الصحیح وفی الجواب صفحه ۱۹۹ لو سلمنا ان نسبة صیغ العقود الى المعاملات نسبة الاسباب الى مسبباتها او نسبة الآلة الى ذی الآلة واغمضنا النظر عن ما سلکناه فی باب المعاملات من انها اسامی للمركب من المبرز والمبرز خارجاً ، اینجا تصریح می کنند که معاملات اسم هستند برای مرکب از مبرز یعنی بیع آن مبرز و مبرز، آن وقت مراد ایشان از مبرز یعنی بعث مراد ایشان از مبرز اعتبار نفسانی . این اعتبار نفسانی را ایشان مبرز دانسته است.

فلا سبب ولا مسبب ولا آلة ولا ذا آلة كما سیأتی بیانه إن شاء الله تعالى بعد جواب می دهند بعد متعرض این بحث این که بعد خیلی مفصل وارد این بحث ها شدند ، چون عرض کردیم نمی خواهیم کل کلام ایشان را بخوانیم.

بعد ایشان در صفحه ۲۰۳ التحقیق این مطلب را ایشان عرض کردم زیاد دارند، و لذا امروز مثلاً یک کمی صحبت بکنیم آن کون صیغ العقود أسباباً أو آلة كل ذلك لا يرجع إلى معنی صحیح ، عرض کردم این که ایشان می فرمایند اسباب عقود این همان معنای متعارفی بوده که در میان علما قبل از این متعارف بوده الانشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه این تفسیر معروفی است که .

این معنا را گفتیم مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی و بعد آقای خوئی زیر سؤال بردند که وذلك لما حققناه سابقاً من أنّ ما هو المشهور من أنّ الإنشاء إيجاد المعنی باللفظ فاسد عرض کردم آن که در عبارات مشهور است ایقاع المعنی ، شاید مرادشان از کلمه ای ایقاع نگفتند ایجاد و لو ایشان ایجاد نوشته ظاهراً یادم می آید مرحوم آقای شیخ محمد حسین هم ایجاد نوشته در ذهنم این طور است . ایجاد به معنای وجود است یعنی این به ذهنش می آید که مراد در صحنه ای وجود در حقیقت وجود این موجود باشد لکن احتمالاً کلمه ای ایقاع را به کار بردند به معنای واقع ، بنا بر اینکه واقع اشیاء غیر از وجودشان است ممکن است یک واقعی برای اشیاء ما تصور کنیم وجود هم نداشته باشد .

ظاهراً مثل اینکه الان به جای واقع کلمه ای نفس الامر یک اصطلاحی دارند نفس الامر اوسع از وجود است موجود است. این مرادشان از ایقاع این است یعنی این به این شما یک واقعی می دهند نه اینکه وجود می دهند.

یکی از حضار: در ایقاع وجود ذهنی هست.

آیت الله مددی: نه ذهنی هم نیست آن اصطلاح وجود ذهنی هم نیست ، این معنا را شما در یک واقعی ایجاد، به حساب واقعیت به او می دهید نه وجود به او می دهید ایشان ایجاد المعنی باللفظ این را آن که در عبارت مشهور

یکی از حضار: اتصاف واقع به یک چیزی موافقت نمی آورد یعنی مستلزم این است که یک وجودی هم به او بدهیم.

آیت الله مددی: این را می خواستم بگویم که یک واقعی واقعیتی دارد اما موجود نیست شما آن را واقعیت به او دادید مثل حقیقت

ادعائیه.

پس بنابراین دقت کنید ایقاع المعنی بلفظ یقارنه دقت کنید، آن را که در تفسیر انشاء گفتند آن نظرشان به این است که حقیقت انشاء

ایقاع معناست نه ایجاد چون بر ایشان اشکال می کند فانه من ارادوا به الایجاد التکوینی خوب معلوم است الخارجی فهو، اصلاً ایجاد

نیست در تعبیرشان، ایقاع است. بداهة أنَّ اللفظ لا يكون واقعاً في سلسلة علل وجوده وأسبابه خوب واضح است آن.

وإن أرادوا به الإيجاد الاعتباري، فیرده: أَّنه يوجد بنفس اعتبار المعتبر این مطلبی که ایشان گفتند اینجا بله اینجا اشکال دارد آن ها

حقیقتشان می خواستند این را بگویند که به نفس اعتبار این وجود پیدا نمی کند یعنی واقع نمی شود در صوغ اعتبار هم اگر بخواهد واقع بشود

واقعیتش به انشاء است به لفظ است به ابراز است بدون ابراز نمی شود.

فیرده: أَّنه يوجد بنفس اعتبار المعتبر، سواء كان هناك لفظ يتلفظ به أم لم يكن بحث اینها همین است که نیست البته این یک نکته ی

چیز پیش آمده من این را چون اخیراً هم مرحوم آقای نائینی در بحث همین بحثی که اخیراً در باب قصد و اراده داشتیم متعرض یک نکاتی

شده بودند آنجا آن مطلب ایشان را خواندیم و ایشان گفتند که الفاظ گاهی وضع برای انشاء شدند مثل صیغهی افعال گاهی هم نه آن وق

ایشان فرق گذاشتند که اگر گاهی بخواهیم امر اعتباری باشد اگر بخواهیم در عقود به کار ببریم صیغهی ماضی را به کار می بریم تعبیر کردند

چون ماضی برای نسبت تحقیق است اگر برای احکام باشد اعتبارات قانونی باشد من گاه گاهی می گویم التزامات شخصی التزامات

قانونی، قانون التزام نیست الزام است این دیگر غلطی است که به لفظ جاری می شود، مراد ما باید گفت اعتبارات قانونی التزامات قانونی

معنا ندارد، غرض به هر حال گفت که ان شاء الله معنا واضح باشد.

علی ای حال مرحوم نائینی می گویند مثلاً یعید صلاته، این مطلب را چون باب فعل مضارع برای نسبت تلبسی است ایشان فرمودند این

عبارت مرحوم نائینی را خواندیم یک توضیحی دادیم و عرض کردیم کلمه ی نسبت را که آقایان مثلاً می گویند صیغهی افعال برای نسبت

طلبی است. این هم درست نیست این کلمه ی نسبت بعد از طلب پیدا می شود مثلاً شما می گوئید من وارد اتاق شدم نمی گوئید من نسبت

فوقیت سقف را بر خودم ایجاد کردم.

یکی از حضار: انتزاعی است.

آیت الله مددی: انتزاعی است. چیزی نیست آن نسبت.

نسبت بعد از طلب است اولاً ایشان در مضارع فرمودند در احکام مناسب با نسبت تلبسی، این طور که چاپ شده در تقریرات ایشان منیه الطالب چاپ شده عرض کردم به جای تلبس اگر توقع می‌فرمودند بهتر بود، در ماضی تحقق در مستقبل توقع و نسبت هم بردارند و آن جا من این مطلب را توضیح دادم که اصولاً آن چه که الان البته این بحثی هست در یک لغات که همه‌ی لغات یک مشکلاتی دارند لذا در فکر هستند که این اصلاح مشکلات لغات را بکنند بعضی‌ها هم یک لغت جدیدی وضع کردند که مشکلات لغات نداشته باشد.

عرض کردیم در لغت عربی و حتی لغت فارسی الفاظ خاصی برای انشاء نیست و حتی برای حروف و عرض کردیم لذا بعید نیست که معانی حرفیه اصولاً بعد پیدا شده و بعد تصور پیدا کرده است.

یک مطلبی را به طول کلی عرض کردیم تطور معانی اسمی دلالت بر پیشرفت تمدنی دارد و تطور معانی حرفی دلالت بر پیشرفت عقلی و فلسفی دارد این دو تا با همدیگر، یعنی معانی حرفی برای آن ظرافت‌ها و نکات و جنبه‌های بسیار دقیق است به خلاف معانی اسمی مثل دیوار و اینها، اینها مظاهر تمدن هستند، آن مظهر تفکر و تدبیر و تحلیل فلسفی است که پیدا می‌شود.

بعید هم نیست و لذا شاهدش را هم عرض کردم در بحث حرفی در خیلی از این کشورها مثلاً قاره‌ی آفریقا در این جنگل‌ها غالباً یک مقدار محدودی لغت وجود دارد و غالباً هم اسمی است حرفی‌هایشان محدود تر است باز هر چه تطور بیشتری پیدا می‌کنند می‌آیند.

یکی از آن معانی که بر اثر تطور پیدا شده انشاء است، لذا در لغت عرب این مرحوم نائینی این نکته را فرمودند اما توضیح ندادند، اینکه صیغه‌ی افعال برای انشاء است این کم است در لغت عرب، حروف هم داریم در لغت عرب مثل لیت و لعل و اینها اما اساساً بشر الفاضی را که ما الان با آن آشنا هستیم این لغاتی را که ما با آن آشنا هستیم اساساً الفاضی را برای انشاء ندارد آن چه که دارد برای اخبار است لذا شاید منشاء اشتباه مرحوم استاد هم همین که اینجا لفظ است، لفظ شأن است، ایشان می‌فرمودند در درس که لفظ شأنش ابراز است، حالا گاهی ابراز است از نسبت خارجی می‌کند و نسبت خارجی هم نسبت نیست، یک خارج ابراز می‌کند یک دفعه ابراز اعتبار نفسانی خودش کار لفظ فقط ابراز است این طور نیست، این مطلبی که ایشان فرمودند این طور نیست. این بر اثر تصویری که در زندگی بشر و تکاملی که در زندگی بشر پیدا شد معانی انشائی پیدا شد آن وقت وضع حالا لغت عرب این طور است فارس هم همین طور است.

در فارسی هم فرق می‌کند بین اینکه بگوییم فروختم یا می‌فروشم، مثلاً می‌گوید این کتاب را به شما فروختم، این کتاب به شما می‌فروشم، البته الان در زبان فارسی ما شاید می‌فروشم به کار می‌برند لکن عرض کردیم اصلاً هدف فقه این بود که امور را دقیقاً بیان بکند اشتبا درش واقع نشود دقت کنید. امور دقیقاً بیان بشود ابهام و اشتباهی نباشد عرض کردیم وقتی بشر در فکر صیغ عقود افتاد کجا رفت؟



رفت اختیار کرد از الفاظی که برای اخبار است آنچه که مناسب با آن عقد است، عرض کردیم عقد یعنی چه، یعنی یک چیزی نبوده شما می‌خواهید او را ایجاد بکنید این اسمش حدوث است.

اما اگر یک چیزی را نگاه بکنید که بوده این اسمش ثبوت است، در لغت عربی هیات جمله‌ی اسمیه برای ثبوت است، هیات جمله‌ی فعلیه برای حدوث است. دقت کردید؟ یک آمدند.

ولذا وقتی آمد در به اصطلاح لفظی را برای بیع انتخاب بکنند از هیاتی که برای ثبوت است استفاده نکردند از هیاتی که برای حدوث است استفاده کردند. چرا چون می‌خواست بگوید تا حالا ملک تو نبود من می‌خواهم ملک تو، این می‌خواهد درست بشود.

این معنا با فعل می‌ساخت اما اگر می‌گفت انا بایع این معنا با جمله‌ی اسمیه معنای ثبوت است آن که می‌خواست بگوید، دقت می‌کنید، لذا عرض کردیم در باب فعل این که هم کفایه آمده هم بعدی‌ها ایشان اشاره کردند که نائینی هم دارد فعل دلالت بر زمان نمی‌کند مراد از دلالت فعل بر زمان این است چون اصولاً هیات فعلیه حدوث است وقتی گفت قام زید یعنی قیام نبود بعد شد اصلاً قام معنایش این است این نبود و بعد شد درش زمان درمی‌آورند اگر نسبت به زمان تکلم حساب بکنند قبلش باشد ماضی بعدش باشد یا حینش باشد مضارع این که می‌گویند نه این هست، در صلب لغت هست.

چرا چون این هیات برای حدوث است ان شاء الله بعد هم چون در کفایه می‌آید دلالت فعل بر زمان آنجا عرض می‌کنیم دقت کنید.

یکی از حضار: پس چرا صیغه‌ی طلاق اسمی است؟

آیت الله مددی: آنجا اشکال ندارد، آن نکته‌ای، اولاً آن ایقاع است از این بحث خارج است و آنجا چون ایقاع است با ثبوت بهتر می‌سازد، یا حتی حر و عتق همینطور فرق نمی‌کند حالا نائینی یک جور دیگر تعبیر کرده نه ظاهراً آنجا چون ایقاع است با ثبوت بهتر می‌سازد تا با

یکی از حضار: زمان ظرف تحققش است.

آیت الله مددی: نمی‌دانم حالا ظرف تحقق یعنی چه؟ چون توقع هم هست در مضارع هم هست زمان فرق نمی‌کند.

دقت کردید آقا چه شد پس بنابراین هدف این بود که این ملکیت شما برای کتاب نبود شد، پس بنا شد فعل به کار ببرند، فعل هم آمدند گفتند چون می‌خواهیم این مطلب را بگوییم که این مطلب تماماً شد توقعی در کار نباشد فعل ماضی به کار بردند و لذا در فارسی هم همینطور مثلاً در فارسی اگر بخواهیم دقیق بشویم بگوییم کتاب را فروختم ببینید با اینکه الان بیع حاصل می‌شود الان ملکیت، فعل ماضی



می آورد روشن شد ؟ می خواهد بگوید قطعا شده به قول مرحوم نائینی نسبت تحقیقی ، عرض کردیم نسبت که درست نیست، چون فعل ماضی برای تحقق است از فعل ماضی استفاده کردند به قول وام گرفتند به اصطلاح .

اما اگر گفت مثلا یعید صلاته در اعتبارات انشائی در اعتبارات قانونی چون می خواهد بگوید بعد انجام می دهد همان فعل بین نبود شد، لکن این فعل را به نحو توقع است از فعل مضارع استفاده می کند البته گاهی هم از فعل ماضی برای تاکد ، اعاد صلاته، فعل ماضی هم به کار می برند.

یک مطلبی بود مرحوم نائینی این را مرحوم نائینی در بحث قصد در شرح مکاسب با اینکه آنجا هم ما توضیح دادیم و اضافات کردیم بر مطالب ایشان، پس نکته ی اساسی این است ، این که ایشان گرفته ابراز این ها تصورشان این است که لفظ شأنش ابراز است بله لفظ شأن ابراز است لکن بشر چون وضع زندگی عوض شد تماما دیگر ابراز نبود احتیاج پیدا کرد که یک معانی جدیدی را مثل معانی حرفی مثل معانی اسمی عرض کردم تکرر، فرض کنید الان ممکن است در غرب وسائل جدیدی باشد هنوز در ایران ما ترجمه نشده باشد فارسی هنوز برای ان اسم نگذاشته باشند. چون نیست موجود نیست نمی گذارند.

تکرر اسماء دلالت بر مسأله ی به اصطلاح پیشرفت و تمدن می کند و تکرر معانی حرفیه و خصوصیات که دارد خود معانی حرفیه هم مثلا الان چیزی که در معانی حرفیه مثلا تطور زیادی شده کلمه ی حیث ، این حیث با اینکه ظرف مکان است اضافه ی به جمله هم باید بشود در لغت عرب این طور است دیگر، حیث باید اضافه ی به جمله بشود اما الان ، الان نه صد ها سال است کلمه ی حیث در اصطلاحات فلسفی اصولی الی ما شاء الله من حیث هروبه ، و لذا من حیث الاستقلال ، این من حیث الاستقلال دیدم بعضی از این ادبای معاصر عرب اصرار دارد بخوانیم من حیث الاستقلال، یعنی من حیث الاستقلال موجود ، حیث به هر حال اضافه ی به جمله بشود بعد از حیث را مرفوع اصلا چیز می کنند اعراب می گذارند، مرفوع می خوانند که این حتما همان ضابطه ی لغت عرب اصلی اضافه بشود و بر فرض هم اضافه بشود چطور بخوانیم حالا بحث دیگر هم این اولا خود حیث را مبنی بر ضمه بخوانیم یا اصلا حیث را مثلا اعراب بدهیم من حیث مثلا بخوانیم بعد بعدی را چطور بخوانیم به نحو اضافه بخوانیم .

یک شعری هست الا تری حیث سهیلا طالع ، علی ای حال بعدی اش را به ضم بخوانیم. این هست در لغت مشکل است. این چیز خاصی نیست یعنی چیز نکته ی این در لغت پیش می آید آن وقت این ها توجه نشده یعنی اینها خیال کردند کار لغت فقط ابراز است بله در اصل در لغت عربی یا فارسی کار لغت ابراز بود اما این بعد از تصور زندگی بشر خارج شد، از این حد خارج شدند.

آن وقت مفاهیمی را از قبیل انشاء آوردند مشکل کجا شد در آن مفاهیمی که از قبیل انشاء شد حتی آنها که متمحز در انشاء بودند مثل قم آمدند همان ضوابط اخبار را مراعات کردند این هم مشکل دوم، مثلاً گفتند قم فعل فاعل ضمیر انت که درش مستتر است با اینکه قم درش فاعل ندارد انشاء درش فاعل ندارد، باید می گفتند قم طلب است مطلوب منه انت که درش مستتر است اصلاً نباید می گفتند فاعل همان ضوابطی را که در جمله‌ی خبریه داشتند متأسفانه آوردند در جمل انشائی هم به کار بردند این مشکلاتی بوده که تصور در خود لغت نشده است. این برای پیشرفت لغت است حساب‌های خاص لغت است.

پس بنابراین انشاء یک هیات جدیدی در زندگی انسان بود روشن شد، آن انشاء عبارت از این بود که می خواستند یک سلسله از حقایق را ایجاد بکنند در وعاء اعتبار، لذا اگر حالا من کرارا در این بحث مکاسب زیاد شاید صدها بار دائماً می گویم وجود ایقاعی انشائی اعتباری، این وجود ایقاعی به این معناست.

عرض کردیم اساساً انواع انشاء حالا انواع این ایقاعات در زندگی بشر پیدا شد که اصطلاحاً به آن ادراکات اعتباری مرحوم آقای سید محمد حسین طباطبائی فرمودند و این به دو قسم اساسی اعتبارات ادبی که دیروز توضیح دادیم و اعتبارات قانونی. نکته را دقت کنید در اعتبار نکته‌ی اساسی این است این را مرحوم آقای خوئی اگر این طور بحث می فرمودند یا مرحوم آقای نائینی. در اعتبار نکته‌ی اساسی این است که یک چیزی نیست، چیزی نیست، شما می خواهید او را ایجاد کنید، اما ایجاد چون دست شما نیست، چون نیست دیگر، اگر نیست چطور می خواهید ایجادش کنید.

ایجاد را که می خواهید بکنید یک وعائی برش فرض می کنید، ظاهراً این بزرگان تصور این، این نیست ایقاع یعنی در یک واقعیت خودش قرار می دهید نه در وجود خارجی این که ایشان گفتند وجود تکوینی مراد است و آن ارادوا به الایجاد الاعتباری فیرده: اَنَّهُ یوجد بنفس اعتبار المعبر، سواء كان هناك لفظ يتلفظ به أم لم يكن. نه این درست نیست این مطلب ایشان، دقت کردید.

پس یک امری نیست و لذا ما در باب اصول عملیه هم همین را گفتیم، اصولاً نکته‌ی اصلی در اصول عملیه فرض این است که شما جهل به واقع دارید خوب دقت کنید. این رکیزه‌ی اساسی اصول عملیه است. یعنی فرض شما این است که نمی دانید لذا می آید شما در آنجا جعل می کنید در اصول عملیه جعل است. اما در باب امارات فرض جهل نمی کنید، در باب امارات، خبر واحد می آید فرض جهل نمی کنید، و لذا در باب امارات حقیقتاً نظرتان به واقع است نمی دانید که گاهی به واقع نمی رسید آن بحث دیگری است و الا نظرتان به واقع است.

و اما در باب اصول عملیه دقت کردید اساسا فرض بر این است که جهل است. نمی دانید زید دیروز زنده بود، نمی دانیم امروز زنده است، نمی دانید آن اساس این است فرض اساسی اش این است، نمی دانید آیا این گوشت تزکیه شده یا نشده، می دانستید یک وقتی این حیوان زنده بود بعد سرش را بریدند بعد پوست کنند بعد بردند دست قصاب شما رفتید الان از قصاب گرفتید حالات سابق آن را می دانید اما اینکه الان مزکی هست یا نه را نمی دانید.

و لذا عرض کردیم در اصول عملیه چون فرض بر جهل است می تواند اعتبارات مختلف بکند آن نکته اش همین است چون فرض این است، مثلا بگوییم شما این حیوان که زنده بود بعد سر بریدند، وقت سر بریدن حاضر بودید اگر این طور گفت یعنی اصالة عدم التزکیه، مزکی نیست، شما بودید سر برید؟ چطور سر برید؟ پس اصل عدم تزکیه است.

ممکن است بگویید شما از دست مسلمان گرفتید این مسلمان است تصرفات اسلامی می کند پس اصل قاعده ی سوق مسلمانان، تزکیه. یکی می شود اصل عدم تزکیه، یک می شود تزکیه، دقت می فرمایید، دو تا نتیجه، این اشکال ندارد در اصول دو نتیجه ی مختلف، چرا چون نکته اش در باب اصول این است که فرض جهل است و در باب اصول یک زاویه را نظر می کنید از آن زاویه جعل می کند اصول معنایش این است. ما هم در امور عقلانی داریم.

و لذا دو تا فارق، در باب امارات شما جهل را فرض نمی کنید، دو در باب امارات زاویه نگاه نمی کنید، روشن شد؟

یکی از حضار: موضوع و مورد.

آیت الله مددی: آن بحث جهلش است.

دقت کردید چه می خواهم بگویم، شما در باب امارات مثلا می آید می بینید که گوسفند سالم است، دیگر فرض جهل نمی کنید، زید می آید می گوید من بودم گوسفند را صحیح و سالم سر بریدند و رو به قبل شرائط تزکیه و من شخص را قبلا می شناختم مسلمان بود، همه ش شرائط جمع بود شما فرض جهل نمی کنید، آن وقت از این زاویه هم که مثلا ایشان گفته نه آن زاویه، البته عده ای در باب هم اهل سنت، شیعه می گویند چون بینه گفته شما از زاویه ی بینه، آقایان آمدند گفتند زاویه ی بینه زاویه درست نمی کند چون طریقه صرف است، طریقه ی صرف زاویه درست نمی کند، آن که موضوعیت دارد زاویه درست می کند، خوب دقت کنید.

زاویه یعنی چه، تو آنجا بودی ببینید درست سر برید، تو از دست مسلمان، این زاویه است، لذا حالا تعبیر بنده زاویه تعبیر مرحوم شیخ الشک ان لوحظت معه الحالة السابقة، ما این را چند بار اخیرا توضیح دادیم، عرض کردیم مطلبی که شیخ فرمودند اجمالا درست است اما حقیقتا نه، در کل اصول لحاظ دارد، اصلا نکته ی فارق اساسی اصول لحاظ است.

یعنی می آید لحاظ می کند حین سر بردن را می گوید اصالت عدم تزکیه ، لحاظ می کند از دست مسلمان گرفته می گوید مزکی، در کلی، اصلا زاویه ، این راه، شما بعد از این بخواهید اصول در زندگی شخصی خودتان در خانه قرار بدهید راهش همین است. باید فرض جهل بشود و در فرض جهل یک زاویه نگاه می کند، از آن زاویه جعل می کند اما در باب امارات یک فرض جهل نمی شود، دو زاویه ندارد، سه جعل هم نمی کند.

این اختلاف با اهل سنت است که در بابا امارات هم جعل می بینند.

یکی از حضار: یعنی دو تا قرار اعتبار داریم طبق دیدگاه شما یکی شخصی است که آقای خوئی می فرمایند یکی اجتماعی است که با لفظ قائم به معنا می شود.

آیت الله مددی: شخصی، آن شخصی ارزش ندارد، دقت کنید. چرا چون بنا شد زاویه باشد.

وقتی که نبود، ببینید وقتی که نبود، شما می گوید در اعتبار ادبی، زید شیر است، برای چه می گوید شیر است؟ مثلاً می خواهید چه کارش کنید؟ می خواهید مثلاً بگویند زید شیر است در حال نقل تاریخ است؟ یعنی زید را شیر قرار می دهیم. دقت کنید.

پس فرض ها را آن پیش فرض ها یا مقدمات مطویه را فراموش نکنید، ببینید فرض این است که این نیست فرض این است که شما می خواهید هستش بکنید فرض هم این است که شما چنین کاری نمی توانید بکنید که او را هستش بکنید، این را می خواهید حذف بکنید روی چه نکته ای، ها؟ می خواهید مثلاً طرف از او بترسد، هیبتی برای او پیدا بشود، خوب این تا ابراز نشود که نمی شود شما در لفظ خودتان صد بار اعتبار شیر بکنید. چه ارزشی دارد؟

یکی از حضار: استاد برای خودش حاصل می شود.

آیت الله مددی: برای خودش؟ اگر خل باشد پیش خودش، آدم، اولاً بحث کلام است بحث خودش نیست، آن می شود خیالات خودش، گوشه ای خانه نشسته می گوید فلانی شیر است بعد بلند بشود فرار بکند، خیالاتی برای خودش پیدا شده، این که از دائره ی عقل خارج است.

یکی از حضار: نه استاد برای محبوبش شعر می گوید شعر می خواند متوسل می شود گریه می کند

آیت الله مددی: خوب گفتید شعر می گوید حالا قبل از شعر آخر، آقای خوئی می گوید بدون شعر بعدش هم مساله ی محبوب حساب

دیگری دارد بابا آن حساب با.

دقت کردید؟ خوب دقت کنید در اعتبارات ادبی نکته این شد نیست، هست شد، هستی که او می‌کند یک وعائی برایش قرار می‌دهد یکی مثل ایشان که می‌گوید خوب می‌تواند شعر و خیالات و این‌ها این برای خودش تاثیر گذار است اما اگر می‌خواهد این را در جامعه وقتی که لغت یک پدیده‌ی اجتماعی است در جامعه که می‌خواهد مطرح بکند به چه عنوان؟ خوب دقت بکنید.

این که طرف مثلا از او نفرت پیدا کند، یار بد، بد تر بود از مار بد، برای اینکه نفرت از او پیدا کند، عرض کردیم اصطلاحا مار بد در زبان فارسی مارهایی هستند که از دور سمشان را پرتاب می‌کنند احتیاجی به نیش زدن ندارند. می‌گوید یار بد هم مثل همان است احتیاج ندارد که نیش بزند همین که با تو هست خودش سم است.

علی ای حال این برای اینکه ایجاد نفرت بکند، خوب این ایجاد نفرت باید در وعاء تصور آن را مثل مار بد ببینید یار بد را مثل مار بد ببینید و تا نگوید یار بد بدتر بود از مار بد، ببینید نکته‌اش این بود که ایجاد این حالت بکند. ایجاد این حالت بدون ابراز نمی‌شود.

یکی از حضار: حاج آقا در مواردی در فقه داریم که مثلا می‌گویند که سکوت قانون در مساله‌ی ازدواج می‌گویند که سکوتها رضاء و آن را به عنوان قبول، قبول دارند. خوب اینجا که طرف هیچ ابرازی نداشته بر این.

آیت الله مددی: تصادفا مرحوم آقای خوئی چند بار این مطلب را در اینجا دارند البته ایشان چهارتا نوشتند برای ابراز یا مساله‌ی، اینجا ندارند ظاهرا در کتاب مکاسبشان من نگاه کردم، محاضرات یا مکاسب، یا ابراز به لفظ است یا به قول است یا به کتابت است و یا به اشاره و ما کرارا عرض کردیم متعارف حتی در قوانین غربی پنج تاست، یکی هم سکوت است در فقه ما هم همینطور است.

یکی از حضار: علامت ابراز را مساوی ابراز گرفته

آیت الله مددی: اجازه بفرمایید و عرض کردیم این طوری که سنه‌وری در قوانین غربی آورده است، الان خوب موارد عوض شده عصر دیجیتال اصلا همه را به هم ریخته، حالا همان متعارف قدیم را عرض می‌کنم برای عهد گذشته، عهد قرون وسطی را عرض می‌کنم، پنج تاست نه چهارتا، آقای خوئی چهارتا نوشتند یکی هم سکوت است آن طور که سنه‌وری آورده نقل در مصادر غربی سکوت را قبول نکردند، سکوت را برای ابراز قبول نکردند در روایت در فتوای ما هم سکوت برای ابراز کافی نیست در خصوص بکر، سکوتها رضاها.

یکی از حضار: این هم تعبدی می‌شود دیگر.

آیت الله مددی: آن هم تعبدی می‌شود.